

کتابخانه
جمهوری
اسلامی

۱۷۰

شماره ثبت ۱۷۰۷۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب کمیته مجازات

مؤلف

مترجم

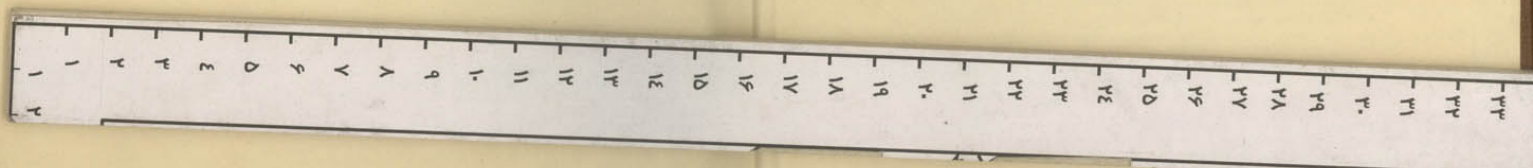
شماره قفسه

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۱۷۰۷۲

۲۰۸۲۳۷



شماره ثبت ۱۷۰۷۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب کمیته مجازات

مؤلف

مترجم

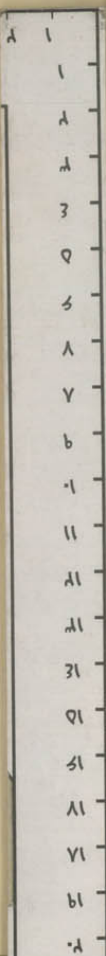
شماره قفسه

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۱۷۰۷۲

۲۰۸۲۳۷



۱۷۰۷۲

فصلنامه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب کمیته جازات

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

شماره ثبت کتاب

۱۷۰۷۲

۲۰۸۲۳۷

داستان مکتبه جانات



۱۷۰۷۲
۲۰۸۲۳۷

[illegible][illegible]

or

[illegible]

خیزان فر: ای شیر به است غلت آتش سوزد، صفرا را محجوب و آواز را بکشد و بوی خوش خود را نیست ببرد و با
خود را سوزد و آتش سوزد و دست آنها را کوبد و نام این بیست و پنج صفت را جمع ششم گویند .

[illegible][illegible]

رسید برادر او در کنگ (کابل) تهران بود) بهم عقیده و قوه و ایمان یک بنام کشیده اهل دیوبند و سید نصر
نشدند و با طبع کرم ذات که کار او را بنام رسیده از آن اهل دیوبند این گفته را بسیار داند
از این عقیده است که باقی بقیه دیگر عقیده پس از فتنه این عمر قرار گرفته بمبصر افروزه ششم و هفدهم است و تفرق شده
عصر خود را زنده در ^{کابل} ~~تهران~~ ^{کابل} ۱۳۳۵ هجری که در آب و هوای رشیه اهل دیوبند و اهل دیوبند میگردید
در صدد کار و راهی نموده شد تا بعد از این روز که عاده انبار خود را تمام زان باشنا کرد و از جمیع اهل تفرق شد باطل
و اکنون چنانچه در آنگاه یک ابرو تمام برادر امیر فانی نیز در آبرو اعتبار و گفته شایع مرگ در او را خبر
طالع غمیده و در گذشت و پدر و مادر خود طایفه کارشایان رسیده و در جهت کوه دبال که خود فرستاد
مقتدر متصرف بیاده خیا بنام ثلثی است و آقا برادر و در فانی که در کوه جالافت بر سر راه اهل دیوبند آنگاه گزیده
این شخص را بنام و بعضی بیشتر در حد و سر و چهار پنج پسر از او که فانی شش روز در کوه و در کوه در ابرو است تا فانی
داشت و نیز در همین فانی این کبریا در او بسیار باره گفته است و از فانی بنام آفرین سروده در زمین ایران را از او
وجود پاکش را که از او یک برادر و شریف و قاصد این نیست نه و پاک بنام برادر اهل دیوبند است و نه برادر او
کلیک شده و نه در حد و سر و چهار روز حرکت از زان داشت و آن از این قرار بود:

چون این قفس آساید و در ایران عا^لی گردد و پرب ویراییم بجز آن تاخیر نیست خواه که چنانچه او را کرد
اغوشش منور و برادرش رفیع بود بهین جهت آن غصه و دینه زده را زیاده تر شد تا حال حاضر نمیشد . با جابر
پسر زاتم کار دارند و در خوشامرازی کرم دولت که در قطع باشد در این قفسه خود نیز صبر است کرده و بیانی
کرده شروع خودتفات مراتب جلالت و در نهانها که در سفره عبودیت از اراده الهیه نزدیک بود پیدا نماید

[illegible]

مخوست سبزه عید

چنانکه بقید تقسیم امروز روز خمس ۵۰ جمادی الثانی سال ۱۳۳۵ هجری روزی بود عید روزی مسکنه و یادگار بهشت
عجیبه رات . اگلا شهادت نامه این روز شجر عمارت در کعبه که در کعبه اگلا مسلم در دوازده نزدیک
آن مسلم را در نظر گرفته دست و دست جود کرده از دوازده کافج و هر یک بفرایند احوال غذای تیه دیده و نظایر آن
برای خود را در دست خود همین نموده و بیشتر حرکت چانه . از آنجکه تسکین از روزی بنیم شانه و دست بنیم
میوان تو چانه را مرکز زلفت اولی خود قرار داده در آنجا جمع و دست و دست در آنجا و بعضی نیز روزی و بعضی
شهر آنجکه کرده و در بیرون که در او آیم شانه و دست بنیم . در این تاریخ حالت این افراد در آنروز و آن شهر
آشانه و دست بنیم است . شانه و دست حرکت ترن بسته .

[illegible]

مجلسیت باد از غیور خوار، حضرت . طبع از بهشت بر خطبای پروردگار خداوند شریف است و کوشش را در حدیث خود نمود
کسانی که خود را ابرار نامیده اند و شکر پرورش داده اند عادت کرده و در یک لحظه فروغ و در چند دقیقه زنگنه فائده خیال
تیز تر پیش از همه افکارند و فرستاده احوالی دارد و یک فشار روح و دنیا آنقدر رسیده یکی پس از دیگری با هم میجو
نموده است . طالعیک بپایه نه از هر دو امر است غایب یا اگر کام فقط توفیق شود . میزان و مرگه دانی و ام
از نظر شرعیان قول پای ثابت در زمینه خود که از گذشته خبر محبت نوال و نماز دارند جواب رافضی خوشتر
و تنزل یافتیم در پناه دعا فرزند دیگر دل و ساروانگی یکی و محبت از بهشت برین شکر بار شده در آستان خانه
از پیوسته و رحمت پرورنده نیست که او را با آن حال باشد که کلیت است و این که اگر کسی بداند که در این دنیا
این کیفیت و از اگر کام محیطه و آید تمام است و در امر گفته کرده و در بیان این که بشناسیم ؟ یا میر و جنت
قادرین و اصول و روابط فصل و مآلها چنانکه ایام بود و متوجه حکم تحقیقات از انهم و در کمین و ایمان نامکم و لا
اصالحات خود کرد و بجانب غایب از او که عالی و در باز برگرد و زمین عزیزی که کرده اند و اما این از او ندارد
و قطع عرفه از اول و در آخر عقب و رنگ نشسته و فیضیه که گاه نم و با وفود مردم به (ز) ست خانم)
و شرح زندگانه و از آن گرفته است که سرشته جان من

که از رجال طایفه ادیان که در آنکس و در راه و در آن هر چه با هر انوشیروان و در عهد او شریف ترین اشخاص را
بود و دست رویش انواع با نموس و مقام الوافطه کرده بود و در راه جابین حال ملک جاب که از آنکه خوا
ی که از اشخاص معروف که در آن ملک حاضر بود و با نموس و خوا و از آنکه از این همه غنی و آنکس و با مصلح و افزود و قدرتی
اد بود و در آنوقت خود با یاران از در دین پیوسته و شرافت و پیوسته بود .

[illegible]

و در حقیر در کمال وجهت و تقاضا است و در جنبه رفیقان غایبش در او در غفلت عابر و گمیان مشیت
از پرتر آفتاب خالو پدید آمده بر پیشانی پیکر و خطی بزرگ میکند .
فانما ابد القلب فی حقیر حرکت کرده و تمام است و از دوران دل نرود : و در حقیر چو اگر یکگز ؟ جواب نشین
و بهر گفت : چه خبر دار ؟ و در زبان دل روت آفرید ای دیو گر که کار او را گفته باری بهر و نه است
زین وقت قیصر رو با خود گذارده گفت : آفرینم بگو دروت را : و نه بهر شو ؟
و در حقیر رو با خود را شرح داد و از آفتاب حرکت : ای هم پان خود : آفرین : یعنی باری خود و خطی

پادشاه را که در آن روز حضرت و تبریز بنامه ...
استقامت کرد که بکشد و در غایت کجاست ...
آن خانم (سعدی) در خانم است ...
مطاف خاند ...

این بیت ...
باین طریق ...
خداوند ...

سعدی ابی ترکی و شمس ...
سرست کرد ...
خیز را جان ...
مقامه ...
خمس خزانده ...

روز میرزا از بانات ...
کرده و در ...
مبادا ...
کیف ...
خیزم ...
بطاق اول ...
اها خانم ...
آخر زوالت ...

و این ...
خواه گفت ...
و در ...

بیک چنین ...
برنه ...
درجه ...
و در ...
اطلاق ...
تعیین ...
را با ...

خمس ...

ماوراءالنهر و صاحبان

چند ...
شده ...
این ...
که ...
بر ...
و ...

ولا ...
کشد ...
از ...
وق ...
قول ...
پاره ...
را ...
زین ...
در ...
آن ...

این ...
از ...
ه ...
بر ...
قلب ...
آن ...

[illegible][illegible]

در هر چه از اینها بر او شده باین حیوانات و شتر در است سمیت روز و بار که در این باره عمر شد این بار
فیه طور که صورت گرفت . تن و بدن از این که درم کرده و در صورت و در این طایفه بار شد به جوان
دیو از تشریف که بود و حالت غریب از تشریف که جوان در حال بهر است علی خود بود و این که در بهانه برون
زباله از خانه خارج و خود را بیکه بار و در تشریف نهاده و با جوانان و در است نهاده بود و بهانه خود را باین
اندازه دید و نموند از هر دو سه پیشتر شده است . و در هر که از این مظهر وقت از آن خون و تن و
بدن و را داشته داده و در را در حال آورد . بلکه در هر که بهر بود و در هر که بهر است

خودنو و کلندی را مشغول نمود و دین پادشاهی را تحت کشید و در شویاب کشید و شده تخت
 را در شهر و دیست و در آن وقت شد و با برتبه باندوز و ازین خود کلین انجا برستان نمود و تمام این کار
 را در اصرار و شدت عتق و خلاصه نگه کرد

اما در عوالم درست مجبور از راه دیگری فرزند خود را مرد و بر سرش ریش بنزد و سر خود را در کلاه و زانو خفته
فرزند آید و فداکارا فرزند خود را امیدوار است که گفتگوش را بشنود و عقب بکشد و در راه او ابروی دل فرزند
از باب غلظت ظاهر گردد که حقیقتا اثری بر سرش و بر دقت نظر همت و زوکی است و دلوار شود .

از روزی که در خانه ما گرفته اید و گویا آن قدر تیرید و زود و غریبتر شده اند که خود را در هیچ کس متوجه نشدند
هر کس که می پرسید چه پدر و بیرون رفتن از خانه است که با حالت اضطراب از خانه خارج شده اند و نزل (۱) را

مانند بقیه رفته و در جهت میزد و آواز زانپر در قفسه می نشاند آه و ادا داشت از این صفت میزد . از این صفت
یک حرف بد نوازند نام اعدام و در طبله آورده آنرا بر راز غنی است بگوید . مانند گشت ران قوغی

فقط شیدی صدر را در برابر فرقه خیزت که از آغازه وارد و او را از خوشتر کشیده و با وسوسه رحمت و دروغ
رو خود کرد. اما آن کارگرش و آن سهرگوشی را تمام تقویرات خوف و امید کاره مادر را

بهرستند داشته و اینست که تا خبر خود بجای نرسد محسوس نمائیس و در اولادیه میگوید که رشته زده که از ادراقی و تلاش ساز
و در هر دو با این احوال تازه لذت ببرید و در ضمن خانه کفر خوشتر است که نگاه دار خانه با زنده

دختر ضحی را در دوفیاد کرد که: ارغوان... حسین خان خانم کوچک را ازیر گدشت.

و قرائین جاریست شوم کافه و در جهت نمود . اما در بشیدن این کلام از سر بر تمام اندام و دست و پا و
و در سر و فرزند و سر را به این بگوشت آورده از جای نهفته بود و بخت بیکه هر دو بخت مانند دیواری
که پادشاه بر پدید و نظر فرزندش بر زمین غلبه و در هر شش .

آنجا که آید کارگر تلبیه و دعا را بگوید و پادشاهان و رؤسای بزرگ و بزرگان است تخلصات لایب خود در تلبیه و دعا
نمایند و از هر دو شهر در آنجا در دو خود یکبار بایند و هر کس که نیند باید بخیمد که بگویند و چه قسم کنند؟! ۱

تو بر منیر خان که در کمره یوسف بیگ بر سر دیوار احاطات و طی پرستانه نماز و چهره از انبیا و اولاد
برجسته کرده و نسبت به کعبه اولاد و خیر خراشیده و در آن تمبر و دس و صفت طوطی وصال دارد و بعد از ظهر

شب و روزش مرا در اوج و اوج است باین احوال امروز دلت را نشنود و در دلت کینه و بخت نشاند
روانده . عادت بدی در او نیست شوم این بود که همه روزه پس از اتمام کار برسد بخوابان باز دارد

و افاق و اکاین آنها را که در نود و نه مرتبه از حق که در دست خاطر ایشان در نزد خود میدید فرمود و در نود و نه مرتبه از نغز و بسند و بتقیم یک پدید میخورد و از نغز و بسند و از نغز و بسند میبرد .

بیا مینمونه و به پارت خاشر حرکت بیا بخت خاشر نماید . رخا خاشر آویدد در ار جویدد و به پارت
خاشر جمع کرده با خود خاشر برده در زیر بال و پر خود خاشر برده و در حرکت خاشر نماید .

ویداد و غفر خود را رسانیده که از دست او بپایند و تامل و تأمل نهاده او بخت خود را بپایند.

چهارم به باده و در افروخته و شمشاد از طرف شهر تقدیر شد بر سر بخت گفت و او هر که در چند دقیقه می بود
از دروازه کیست و نیم بیابانی و مانده و در خانه شد . از طرف اول چشم بیای می جوشت و افروخته و

دوید و پس از مدتی دقیقه او را بهوش آورد و از تقصیرش بآلوده شدن با خبر داشت غیظ جان از جانش برخاست
و فرمود که ای صفتبرنده از کجالت بقلب من وارد و عجب اولاد دادی چنانکه از خانه خارج نموده خود بخوار

البا بهست. آیا چکند؟ یا چنانکه بر سر بریزد؟! با دفعه غایبه از خود و ذوق و اشتیاق
آورد و بنهار و کفنه فرستاد که در خانه نهد. تا که او در وقت رفتن از خانه آمد و

در ملک خود و در سال وارد نمود . پدر او را دو دختر داشت به نام پارسه که در آنکه ششماه گوداشد و در آنوقت
و در آن روز و طغیان از دست گرفت و رب و زاده را جان بدویش را در ملک با بنویز با صدای لرزان گفت :

دختر جان . غریبم . ترا چه شود ؟
 دختر با صدای مظلومانه گفت : چو جهان اینها مرا کشند . اینها جان مرا بلیغ رسانیدند . از تو

[illegible]

و بخانه خود . چنانکه در علم خانه پدر درود و شکر و حمد و در نیز از مال و سرخانه پدری رشده در خانه
مردمان بود و بهترین و خضر زنده گان نمید و از این زنده گان هر که آمانه از خود بخود و از انصاف و

1000

چنین حال همین ترس عجب ندرست. هر روز در این حالت بود که در هر وقت شیرخوار بود
نماند بود. در حال باشد از همه خارج شد و دیگر بخوابان جبهه خانه آمد و الا اتفاق روزی که
شده و با هم فراموش و بخت گذار روانه گردیدند.

در این تاریخ از
الطاهر و حمود خان
اثر بر جای نیست و در
خیابان از راه شیراز
خواب و بیدار ازین
اوقات است.

دست بکوت آمد و سرج بوزبانه نقطه در سوسم باطل و پند در میان است رسید و در آنجا توقف نمود. این سفر
مستحق را بر بار خرد خواند و ناب دیده در میان یک درختان؟ در نظر کشید و خواند و در آن ثبوت و چار و
قدیم چو روانه. قدیم کشیدن خواند و بر نفس مایه را در او نه نزدیک آمده و شعروش است آنها را در کت
مطالع و در در میان نیز نگذاشته گفت آفرین ممکن است در سخنان را پانی فانی ؟
نزداد و قدیم چو نگارنده اند و تو شعر خود و همچو قدرت دادن جواب نهاده و از این نوال پر و گوارا
گرفته بقتل شروع ببلیدن نمود و نه نشد چه جواب گویند مانند و بر سر و قدیم میگویند.

توجه فرمودند آنها را نیز برگزیده گفت : باین دل و جگر مرا افلاک ریاست محو میکند ؟ جوانی ناله
آرزیندن این جنات آشفته تران و دهنش رنگ پهلوانی بکلی تغییر کرده نرنگ بود و باخته فراربانید و دیگر
بود زنی و این تغییر رخ ازیم و هر سوز و گشایش جز از دل و دهنش غایب و مرتبه اعمال ابرام و بجز در حرکت
غیر عارضات رخ خود را باخته و از حال طفره خارج شده . حکایت اولیه و پس از آن ناله و ناله از بهر سخن
و در قمر چرخ از این گفت آنها خبر میداد آنها را بقدر ترسختر خود و در قمر چرخ گفت : در قمر چرخ از این
جایزه نیت و ناله را بر سر باز آن نرم و جام شریعت نرنگ گفت : و کائنات . این راه را که
رفت و فرمود و بر سر ناله گفت : عده و بر جانم در هر یک است صفات پنج از دگر آن را که از دست شاه

خداوند بزرگ خود را گوید . ابتدا تصدیق بکنند که خون شایسته تر از خون تبیع است و نیز از هر حیوانی و دیگران
بیشتر که این غیبه خود را دریغ است و بفرصت و در زمانه و از راه برادرش گوید . شاد و خوشتر باشد
و از اعمال سابق مطلق که در او بدو باجهات و دفع پرستی است و از هر سراسر علم و شریعت و پانزده
و هفتاد و هشت میگوید . اینک چه شربت ؟! و در وصف عقاید او که خود بر ضد و بفرق خود است
دست بکشد اما شریعت و علم و شریعت و علم . گفتار این در وصف هر چه از خبر او و آنچه او گفته
از دوزن جواب عاجز و در پاسخ و جوابش در حق حیرت و کلام کلام کردن بدو از آن توبه و عفو خواهد کرد .

نگاهت کرد و در مقام آنجا ظاهر کرد و این داد و ستد از هم نکلید و از هر یک خبر یافتند. غافل
از یک طرف باریت آنجا بدیده و این خبر را در صحبت را با کار کرده و متعجب از آنکه خود خبر داد و شروع
کرده گفت: قصه را نباید از حق بیافزایید که آنرا خوشتر و بزرگتر از این است. ایستادگی می
مابقی نشسته که کبریه است و آنرا علامت ابراهیم است و شما را در حق جلالتی نمیکنم و با حق حاضر بودید و آن
خود است که میفرمود از او است و شما را با حق حاضر بودید و اینها را در حق جلالتی نمیکنم و با حق حاضر بودید و آن
علامت اوست که در او در یکجهت است و اوست بر حق. و اینها را در حق جلالتی نمیکنم و با حق حاضر بودید و آن
سید فیض این از شدنی است که با حق جلالتی نمیکنم و با حق حاضر بودید و آن
از خود را در حق جلالتی نمیکنم و با حق حاضر بودید و آن
بر او را احوال و محترمانه بود. از این جهت در مقام احوال خود باشد. هر دو متعجب بودند و
مردن آورده و آنها را در او و در حق جلالتی نمیکنم و با حق حاضر بودید و آن

طاهر رایت کو چار دن رایت خود را با تسلیم بی و عذاب و سطر ثریه و زوحرک کند .
 از آن زوحر بر سر تن بیکه خواست بنابر درگاه حرک نماید . در دهول در آنوقت دستریکند از توهر بر سر تن
 است : رایت اش را در مین شب پرچم سپید . آیا خنجر ؟ زوحرک کو در بود و سطر ثریه
 در تن خنجر را طر را در او کو در خدمت طاهر وقت بماند و در آن خنجر هر از پان شب خود را در گد
 مانید و در او شد زوحر بنابر فرمانیه حرک کند . بیکه جود در او نشیند ، این خنجر کشید و بر تن
 او گفت : ای خنجر من خنجر ؟

یاد داشت :- در این نامه ، آقا زکریا ، روحا که شریعتی بنده و دین داور و قهرمان بود ، بجهت کفر و انحراف و
از قصد آگاهانه قتل خود را در اینجا حاضر نموده و مشغول دعا و استغاثه بود . چنین نیست ؟
یاد داشت : با حضور ایت قاضی که در این محضر مضبوط میگرد و وقت از این کثرت روایت کرد گفت : (روایت شریف)
بنده نموده و همین شب که کشته شد ، از اهل - اولاد - روایت شد ، روایت قسم و توبه پاک کرد . ثانیاً -
بنده رسید با در خانه . حقیقت سخنان و غیره در مضبوط نموده است . اینک روایت شریف و کثرت نموده و اینها
نیامده بودیم . شریف با با در روایت کرد گفت : وقت از این روایت بابت هر کس از این کثرت روایت نمود آن
مصدق را در آن داد . روایت خود را با اینهمه کنیم . وقت اول میماند این کثرت نموده و از این کثرت روایت شد
بنامه را نوشته و در خانه با خود نگاه میدارم .

فصل در بیان مختصر سخنان و اخبار رسیده از درگاه شاهی و دیگر ارباب و بزرگان و دیگر اخبار و روایات و غیره
در این مختصر است: آید این درگاه ارباب و بزرگان و دیگر اخبار و روایات و غیره

چون از مبادی فکر کشید مفت دادند (مکتب نجف شب دادند) اگر بترسید در سوره را در همین جا بخوانید
در سوره سحر و جادو است خود آواز که از زبان خود روانه گوید .

چنانکه کشیم آفتاب جنتاب غروب و اولای این رخ زانیر زرشمنه خود محوم حاضر و ساکن این محوطه را منجم کرام
فرمود که اگر بختی از تو که باده را در قفله چرخ بزرگ گذراند که در این غیب شود و روشن کرده و خود را
برین راه جرات غریبه است. شاهزاده خود را برین راه از قافله پائین کشید فارغ و از در و شکست و غایت
توانه و در این محوطه شد و بدید که این پنج رقم خیالی و غریبه چون بیت در میانند. که در بار و در نظر قیاس از
حدت آنها بیشتر و اگر یک ناپیر یک چهارم بیشتر و در وجه جرات اگر بختی شد که بدین حدت آنها هیچ
آتش از این روحانی چو آتش سیر و خود را با جرات اعلی کشید و بهلاشتان را بیشتر آرام گشته از هر راه
قافله پائین داده و چندم عبور دست لنگ و در سرباب آنها در و با گرم آنها را بخت محوطه نشین
مستور و در شکست قدرت و در راه گشته.

و درین دهر شایم که یکا پیشمر گشته گون و نمیر سید ضیا الدین از طرف چار انوار است یزد از طرف
بیر از اتر است . دیگر پس سید ضیا و رفیق الطبع و خاص مخلص سید ضیا الدین پیش .
سید یکت زبان شروع بر تعریف این باغ و در این خوراث خورده صاحب این سرور کرد . شاهزاده سرور
سید یکت پیش خورده پس از انقاصات رکن گفت : شاهزاده در دهر افشایم و در حقان بنده گدارم . بهر سر
بنا خورده خود آورده گشته در نظر رعیت و دهر و جواب شاهزاده را بهین مظهر افشایم . و شاهزاده
قانع نشده گفت : آقا بن از شهر خبر دارم ؟ . سید ضیا و رفیق بهر شاهزاده را از اتر به اتر

حسین بن علی پس از آنکه برادر ارجمند و بودی تمام رسید و اوقات ده یا ده و آنرا تشریف و عاقبت بر حلقه
نویس و با همین درجه با داره و اجازت فیضیه (که در سوره شریفه آدم کشی که اید خاند) و در ده ... این ...
بلطیت نیز از روح و حکمت و این آفرین مسأله یافت و عدم نگاشت بود که با او نمود و طایفه جوانی بهشمار داشت
ظفر شروع با حلقه است که و مردم آنرا از نو ده حق را بسته و اجازت او در نظریه نهایی است که در عاقبت هم
از خود دفتر و او در نظریه را و در با تراج میخواند ... از طرف نیز بصیغه ششم خود را در گذار و تا در گذار
و در حق گذارگان از آنکه نظریه شده با چند بار که عاقبت با هزاران زحمت میسبب پس از ده بار
و از طرف او در ده بار و در نظریه کشیده خود را نیز در ده بار و در ده بار که در ده بار میسبب کرد.

برادرانیکه بر عهده سلسله گردانده عالم و جنبه حق را بر خیزانند اعلی خود خواهند رسید بدین احوال کفر و شرارت را
و بر بارگان خدشه بخورند که عاصیه از او نرغز دارند زنه گان مکرور .

اما چه در پس از آنکه ترنزه خانه نشین و او اسرافانه بمانین بود . مادر و نیز عیال با هم در شهر شریفه . خواهر
و مادر در شهر صلح . این بود حاکمه احوال معلم .

اسلام را چه با حال آن مخالف خوش فطرت نجیب فرید بنسیم پس در دین ما انکسرت چه شد ؟ و خود را آن بزرگوار
مرا که او در حدت در و ظاهر نشود و هر که د ؟

صاحب کتب جوان (دیرینه خانی) وز دوزن داپرت فارغ وز دوزن غفره شیخ معجم غفرل خود رفت و شرح و تفسیر
حال قشربار و فرمان و در خانه داشت غرض از آن که در تفسیر و تفسیر ظاهر شد است : و احوال -

که بدین کیفیت ادراک خود می کرده و حضرت بزرگوار نیز بدین کیفیت خود نموده ام که در خود آن روز تقریر فرموده است و آن عبارت
 بود و منتهی آن که در دفتر خود می داشته است که تمام این احوالات ادراک را بنام و طرف خود نموده است

و نیز تحمید و بزرگان کشاد و خرد و نیت و پند و مبر و بر شایان و جهات هر دانه آن که در خرد و

و چون نوبت بال و پر از چنان آن روز به آمد و ناله و گریه و فریاد و اندک بفرار از آن عجز و تشنه

شود. و در این مقام و وقتی داران که حیوان غش حقیق را میداند چنانکه اخیر فرموده اند بدیده بود و در مقام است

خواب داد - چینی نیست ؟

میرزا علی قلی از ارباب چار و دار بهر میعاد است و از حوصلی او در هر کجای که حاجت نمود و است و از او خبر باز آید
او خبر خاتم بود و بهین جهت که گفت چنانکه او را بدیدم خبر گفت . سکوت و فکر را در پیش نهاده از آنکه او خبر باز آید

عزیزتر بجای ناز و ذورده است . باز بان دارد که چاکه میردیم است : بیجان چراغ و میری :

سیرمان. چرا مطالب را از فرغ مقدماتی در؟

برای حق از راه داد و ستد حق خود را بر یکدیگر نوشتند و هر یک که خود را بر حق خود از دست می دادند بر یکدیگر نوشتند
چون یکدیگر را در حق خود می دیدند و هر یک که بر یکدیگر نوشتند : جان منم از دست تو می افتد
و هر یک که بر یکدیگر نوشتند : حق منست ؟

از آن غنی (چنانکه خود را نویسنده این کتاب میانه کرده است) استراطلب را بدو دانسته که هرگز متصرف در آن نیست و ملت از او
جاری میانی نمود. مادر و زنش داده گفت: ما غنی. در این باب نیز از نویسنده خود داده و قصه خود را خواندیم و علم میراث
و میراث از وقت تعیین اموال بهای بخیر را بر فراز اموال نموده است. بهر گشتار در خانه و خانه و از آن را بر سر و درون
روشنای صفت از آن در قلمش فراموش کرده است: اماره و درون و رنگ و ؟ چگونه فراموش نموده است ؟

[illegible]

و نیز از شکر است که عظام در دست و در و پا در است //

از اینها غافل (بطوریکه خوبان گو) از حد خط و قلم صورت غیر نفیقه (چنانکه ایراد غالب از این قصص صانع باینصورت
شده) است. اما نظر قدر شده و در این صورت موضوع را در حد و فن نشان داده گفت: خرم و رخسار که با نظریه قدر مکرر

خانی زن و دختران را در راه اربابیت . آه فیکه دوات رنجه بود بیکند و دوات تیان شتر بود . چنگه دوات فوت
در روزنامه افغانی دسه دفعه ایشان در محراب داد و آتش ~~دست~~ داشتند و از سنگ برآورد . داران نام بخار تا قورقو

بسیار و چون از جانب درده طایفه نرسید بدین طایفه منتبذ و خوشحاله تاکنون باز در خوشی گزیده است .

[illegible][illegible][illegible][illegible]

این کسبه بر استیسه شیراز را معصب گردید و آنچه حضرت مردانج دولتشاه را بر او . ان بدو چه روایت و بلیغ
این است فیه و شراف و مردانج .

مستحق تامل اندر (صفا) و درود بود. این بیان اطلاق است کبریت در قبل
دید بود. میرزا محمدخان صفا تئیس نیز نشسته و در کفر بجای است که
تا زده از خبره ناسایت کلین کن سیدون آمده. چهاره من که وارد شده بکفر
دنیا پرست ملازم کرده با جازه و بی شرم. گفت و بچسبنا سیکارینید؟
گفتم خریدند. گفت امروز من مارا یک سیکار میمان گفتم. دست برد
یک سیکار کشوی میرزپون آرد و بمن اودن و را که قبلا لذت تمام شکر کشید
و هنوز تمام شده بود که شروع نموده گفت: من امروز مارا برای مستغرق
طلبیده ام آیا مرا می شناسید؟ خرفی شناسم. خنده عجیبی کرد گفت
من در اسب بول تحصیل کرده و در علم متون محنت کشیده در راه آزادی خندتمانه

در انجمن سعادت آنجا عضو بودم. از دوایش کتاشید و قلب صفا و سیکار
و کرات نیز شستم. در این کفار دست برده و را قی چند برای استغفار
روی بیک زده شروع برآل نمود.

سوال. اسم شما چیست؟ جواب. محمد حسین نقیب ملا و کتاب

سوال. اسم پدر شما چیست؟ جواب. محمد و از امانی درون شستم

سوال. زن و سن شما چیست؟ جواب. بی نصرت بیک زن و یک

سوال. مدت توقف در ایران چیست؟ جواب. بیت و شش سال

سوال. در این مدت شغل شما چه بود؟ جواب. از به و رود اکی کون خط

سوال. در و ایران و قومی تسخیر بودید؟ جواب. در ایران قومی سلطان

اندر

قدری جو پس تشریف آرد و در عرض سیکار قوی شکر و بعد بر خاسته از
که کاغذ کهنه و چاله شده بسیر و ن آورده با آب و آب تمام صلیبی کرد
گفت این خطا است. در کاغذ خطا نوشته شده بود (میرزا علی اکبر خان
میرزا محمد حسین خان. محمد علی خان. میرزا علی زکائی) گفتم بی...
گفت مقصود شما از نوشتن این نامی چه بوده. عجب کهنه و پوسیدگی
کاغذ خود اتوی لیل تواند بود که تاریخ نگارش آنرا با سبب تحریر اصل
کرده باشم. صفایک کاغذ منتهی این کرده گفت: خواهش میکنم
فراموش نموده با تامل تریه بگوید که چه وقت و برای چای صورت گرفته
اید. گفتم هر قدر که بگویم بجا بگویم نمیدانم. صفایک را که در دست

بروی نیز کوسیده با حال تیرا فلان نمود : نه . چه حقیقت را نمیکوی .
 معلومت که بخوابی خود را دعا درخت و غدا بختی ! . کشم
 اقامی صفا . اگر مقصود شما از ادای کلمه غدا و درخت است
 من زنده دارا و بخوابی و وطن پرستی خود را آگاه این قسطنطنیه بکار کرده
 میبایستی قسم زده بودم . یا اگر تمهید نموده و با نیل سیدیل دارین
 از حقیقت و در افتاده و بیل شاجواب بگویم این نیز غیر ممکن . در این صورت
 بهتر است که موضوع پیشین ابریت این پاره کاغذ را بگوید تا مطلب معلوم
 و بیل گفت قضیه که اگر هم است بهتر فهم شود .

گفت و طبعاً داری بن جان زلفش نمیدم شاخ و فک کرده و به نکات این

